



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د ۱۰، ش ۶ (پیاپی ۵۴)، بهمن و اسفند ۱۳۹۸، صص ۱-۲۵

بازخوانی نظریه میشل شارل در باب نقش عناصر همنشین مبتدا در انسجام گفتمان

محسن آسیب‌پور*

استادیار، گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

پذیرش: ۹۸/۵/۲

دریافت: ۹۷/۱۲/۱۵

چکیده

همان‌طور که در مورد ادبیات، «ادبیت» را لازمه داشتن یک متن ادبی دانسته‌اند، «متنیت» نیز می‌تواند شرط لازم برای داشتن متن باشد. مفهوم «انسجام» - که به نوعی ضامن وجود متنیت است - از سوی زبان‌شناسان و نظریه‌پردازان زیادی مانند میشل شارل به خصوص در حوزه تحلیل کلام مطالعه شده است. یکی از ابزارهای برقراری این انسجام که شارل در پژوهشی جداگانه به آن پرداخته، مبحث عناصر همنشین اضافه است. اگرچه محقق به درستی بر کارکرد ویژه این عناصر در استقرار انسجام تأکید داشته است، به نظر می‌رسد چشم‌اندازی که مسئله را در آن قرار می‌دهد، قابل نقد است. در این مقاله می‌کوشیم تا با جایگزینی نگاه صوری و دستوری نظریه‌پرداز به مسئله با یک رویکرد معنامحور که مستلزم در نظر گرفتن نقش فعال خواننده در شکل‌گیری انسجام است، کاستی‌های این نظریه را اصلاح کنیم و نشان دهیم استدلال شارل دارای دامنه مطلوبی - که بتواند مصادیق دیگر این نوع انسجام را نیز پوشش دهد - نیست. برای نیل به این هدف، در بخش نخست، با استفاده از نظریه شارل عملکرد ویژه عناصر همنشین اضافه را - که زبان‌شناس «قیدهای چارچوب‌ساز» می‌خواند - تبیین می‌کنیم و قسمت دوم را به تعدیل دیدگاه او از طریق رفع انحصاری - که زبان‌شناس برای این عناصر قائل است - اختصاص می‌دهیم. همچنین، امیدواریم از ورای این موارد، ابعادی از موضوع انسجام را که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده‌است، روشن کنیم.

واژه‌های کلیدی: شارل، انسجام، عناصر همنشین اضافه، متن، معنا، اعتبار.

۱. مقدمه

اصطلاح «انسجام» گفتار یا گفتمان^۱ برای نخستین بار از سوی زبان‌شناس مجار تبار، پتوفی^۲، در کتاب *مطالعاتی در باب دستور متن*^۳ به کار برده شد. پس از آن، افرادی چون فان دایک^۴ هلندی و شارل^۵ فرانسوی افق‌های جدیدی را بر این موضوع گشودند. در این نوشته درصد هستیم تا نکاتی چند را درباره یکی از مقالاتی که شارل در باب این مسئله در سال ۲۰۱۱ با عنوان «انسجام بیرونی و انسجام درونی گفتمان»^۶ به چاپ رسانده و در آنجا به موضوع نقش ویژه زنجیره‌های همنشین اضافه^۷ به خصوص قیدهای مکان در شکل‌گیری انسجام پرداخته است، بیان کنیم. هدف، ارائه نقدی بر نظریات یادشده است تا بتوانیم چشم‌اندازی را که چنین زنجیره‌هایی در آن مطالعه می‌شوند، اصلاح کنیم. فرضیه‌ای که برای نیل به این مقصود تعریف شده، پیدا شدن مصادیقی از انسجام مدنظر زبان‌شناس (انسجامی که در غیاب هرگونه حرف ربط، ضمیر و ... که به نوعی یادآور جمله (جملات) قبلی باشند، محقق می‌شود) است به جز آنچه او به مورد خاص عناصر همنشین اضافه مبتدا محدود کرده است. به عبارت ساده، اگر بتوان کارکردی را که او منحصر به این مقوله دستوری می‌داند، به موارد مشابه تعمیم داد، از اعتبار استدلال او کاسته می‌شود. این مواد به عنوان مثال نقض به دو قسمت تقسیم می‌شوند: مستخرج از یک گفتمان حقیقی که مستند است یا ساخته و پرداخته نگارنده این نوشته. البته، این مورد دوم در پژوهش‌های مربوط به انسجام، حداقل در نسخه‌های فرانسوی این مطالعات، امری رایج بوده است، به طوری که تا جایی که مثال مدنظر، خلاف قواعد زبان معمول یا زبان‌شناسی نباشد و دارای مشمولیت کافی نیز باشد، می‌تواند در پیشبرد مسئله مورد استفاده قرار گیرد.

۲. پیشینه پژوهش

مسئله انسجام متن اگرچه در چشم‌انداز تاریخچه زبان‌شناسی مبحث جدیدی است؛ اما مطالعات صورت گرفته در این باره نه تنها به لحاظ کمیت، بلکه از دید تنوع نیز مهم هستند. دلیل این تنوع آن است که موضوع انسجام هیچ‌گاه نمی‌تواند به لحاظ نظری مطرح شود و همواره باید در یک پیکره مطالعاتی واحد و در یک گفتمان مشخص (متن، گفت‌وگو، ...) مطالعه

شود. اگرچه انسجام در کلیتش از یک سری اصول کلی پیروی می‌کند؛ اما مصداق‌های این قواعد در هر متن متفاوت است و همین امر، پژوهش در این زمینه را جذاب می‌کند. بنابراین، بی‌فایده خواهد بود اگر در این بخش لیست بلندبالایی از کارهای صورت گرفته در این حوزه را ارائه کنیم؛ زیرا اگرچه تمام این پژوهش‌ها در حوزه انسجام گفتمان جای می‌گیرند؛ اما هر یک بر جنبه خاصی از آن تکیه کرده است. برای نمونه، تحقیق پیش رو موضوع انسجام را به مورد خاص عناصر همنشین اضافه مبتدا محدود کرده است. به علاوه، بیشتر از اینکه در اینجا خود این عناصر و نقش آن‌ها در انسجام مطالعه شوند، هدف، اصلاح جایگاهی است که به آن‌ها در این زمینه اختصاص داده شده است. بنابراین، ما بر این باور هستیم که صرف نقدی که بر نظریه عناصر همنشین اضافه انجام می‌پذیرد می‌تواند نشان‌دهنده نوآوری پژوهش باشد. در عین حال، بر خود لازم می‌دانیم برای آگاهی خوانندگان به چند پژوهش که در داخل و به خصوص خارج حول و حوش موضوع مورد نظر انجام گرفته است، اشاره کنیم. با انعان به اینکه با قطعیت می‌توان بیان داشت تاکنون در ایران پژوهشی روی این مقوله دستوری در چشم‌اندازی که مدنظر ماست، صورت نگرفته است. برای مثال، در مقاله‌ای با عنوان «نقش عوامل ربط غیرزمانی در انسجام متن» (۱۳۹۱) - که از سوی غلامعلی فلاح و صدیقه پوراکبر کسمایی به چاپ رسیده است - نویسندگان به طبقه‌بندی و توضیح حروف ربط در فارسی از طریق ارائه مثال‌های منظوم بسنده کرده‌اند. در خصوص مطالعات انگلیسی - فرانسوی، می‌توان از پژوهش الویه بون‌آمی^۸ و همکارانش در سال ۲۰۰۳ با عنوان «طبقه‌بندی قیدها»^۹ نام برد. در این مطالعه، نویسنده و همکارانش به طبقه‌بندی قیدها به دو نوع کلی قیدهایی که تغییر جایگاه آن‌ها در جمله تأثیری بر معنا ندارد و در مقابل، قیدهایی که با جابه‌جا شدن در جمله بار معنایی مضاعفی را ایجاد می‌کنند، می‌پردازند. این تحلیل بیش از آنکه به موضوع انسجام - که برای دو یا بیش از دو جمله مطرح می‌شود - توجه کند، به بررسی مسئله قیدها از دیدی صرفی - نحوی در بستر یک جمله می‌پردازد. مقاله پیتتر کرامپتون^{۱۰} با عنوان «تأثیر جایگاه قیدها در جمله بر گفتمان»^{۱۱} (2006) بیش از همه به کار شارل شباهت دارد. در اینجا نویسنده می‌کوشد تا از یک سو نشان دهد قید چگونه می‌تواند علاوه بر جمله - ای که در آن واقع شده است، جمله‌های بعدی را نیز متأثر کند و از سوی دیگر، چه هنگام این تأثیرگذاری به پایان می‌رسد. در اینجا انسجام از یک دیدگاه دستوری - نحوی و بر پایه

طبقه‌بندی که مؤلف از این نوع قیدها به دست می‌دهد بررسی می‌شود، حال آنکه از نظر ما اصولاً توضیح دستوری که ماهیتی درون‌متنی دارد، نمی‌تواند چندان راهگشا باشد و در نتیجه، باید عوامل برون‌متنی از قبیل شناخت خواننده از موضوع، دانش کلی او از جهان پیرامون و روابط بین‌انسانی که از آن به دانش تام^{۱۲} یاد می‌شود و ... را در نظر گرفت. در واقع، با ورود این عناصر به بحث، کارکرد ویژه این قیود با یک اصل عام‌تر و در عین حال «ساده‌تر» توضیح داده خواهد شد. بالأخره، میشل شارل در سال ۲۰۰۵ مقاله‌ای با عنوان «قیده‌های چارچوب‌ساز و نقش آن‌ها در انسجام درون‌متنی»^{۱۳} ارائه کرده است که در کنار یکی از مقالات دیگر او - که در ادامه بیشتر از آن صحبت خواهیم کرد - در بخش نظری این کار استفاده شده‌اند.

۳. چارچوب نظری

اگرچه موضوع انسجام، با شاخه‌های دیگر مانند روان‌شناسی (تجربی و شناخت) ارتباط تنگاتنگ دارد، بیشتر در حوزه علوم زبان، زبان‌شناسی و به‌طور دقیق‌تر، تحلیل کلام^{۱۴}، جای می‌گیرد. از معروف‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه می‌توان به تون فان دایک اشاره کرد که با کمک همکارش والتر کینچ^{۱۵} اولین نظریه روان‌شناسی فهم گفتمان را ارائه دادند. ژان - میشل آدان^{۱۶} نیز از نویسندگانی است که در اثر خود با عنوان *اصول زبان‌شناسی متن*^{۱۷} به تبیین زبان‌شناختی این امر اهتمام ورزیده است. در فرانسه، آثار میشل شارل در این زمینه شناخته شده‌است و در واقع، یکی از مقالات اوست که در این نوشته مورد بحث قرار خواهد گرفت. پس در ابتدا، سعی خواهیم کرد مقدماتی از موضوع انسجام را که برای ورود به بحث بعدی درباره مقوله و ویژه قیدها ضروری است ارائه کنیم و سپس بر اساس نظریاتی که انسجام برون‌متنی را بر انسجام درون‌متنی غالب می‌دانند، به طرح نظر خود درباره جایگاه این عناصر بپردازیم.

۴. پرسش‌های پژوهش

پرسش‌هایی که از ورای این پژوهش تلاش می‌کنیم به آن‌ها پاسخ دهیم، به «نسبی بودن» مسئله انسجام توجه می‌کنند؛ زیرا در واقع، هیچ معیار قطعی از پیش تعریف شده‌ای که بتوان بنا بر آن میزان انسجام یک گفتمان را سنجید، وجود ندارد؛ اما چیزی که شکی در آن نیست، این موضوع است که هر کلام شفاهی یا هر متنی در بدترین وضعیت خود نیز میل به انسجام دارد؛ یعنی تا آخرین لحظه در برابر فروپاشیدگی و بی‌معنایی مقاومت می‌کند. عمده پرسش‌هایی که در اینجا به آن‌ها خواهیم پرداخت عبارت‌اند از:

- نقش عوامل انسجام درون‌متنی در استقرار انسجام چه اندازه است؟
- قیدهایی که در ابتدای کلام (ابتدای جمله نخست) قرار می‌گیرند چه تفاوتی به لحاظ کارکرد با عوامل دیگر انسجام درون‌متنی دارند؟
- تأثیر جایگاه این قیدها در جمله بر شکل‌گیری (تغییر) معنا و بالطبع آن بر انسجام چیست؟
- چگونه می‌توان از زاویه‌ای دیگر جز آنچه شارل به آن توجه کرده است، این کارکرد ویژه را توضیح داد؟

۵. انسجام شرط گفتمان

اصلی که در موضوع «انسجام» به عنوان پایه مطرح می‌شود، به نوعی نظریات سنتی زبان‌شناسی در باب جمله را به چالش می‌کشد. در چشم‌انداز نظریات پیشین، «جمله» آخرین سطح یا به عبارتی مبسوط‌ترین واحد زبانی است که بتوان قواعد ساختاری را که به شکل‌گیری آن منجر می‌شود مطالعه کرد. از ترکیب چند واج به عنوان کوچک‌ترین واحد زبانی فاقد معنا، تک‌واژ - که کوچک‌ترین واحد معنادار زبان است - شکل می‌گیرد. به همین ترتیب، چند تک‌واژ به ایجاد یک کلمه و همنشینی چند کلمه در کنار هم به تشکیل آنچه «زنجیره عناصر همنشین»^{۱۸} خوانده می‌شود، می‌انجامد. درنهایت، چند زنجیره جمله را شکل می‌دهند؛ اما فراتر از جمله چه چیزی وجود دارد؟ به‌طور قطع متن؛ اما مگر متن چیزی جز مجموعه چند جمله است؟ این پرسش که تا نیم سده اخیر به آن توجه نشده بود، با پاسخ مثبت زبان‌شناسی

معاصر مواجه شد. در واقع، «انسجام» بر این اصل تأکید دارد که یک سلسله از گزاره‌ها، چه شفاهی چه نوشتاری، الزاماً به کلام یا گفتمان^{۱۹} منجر نمی‌شود. پس، برای آنکه بتوان گفت با یک گفت‌وگو (گفتمان شفاهی) یا یک متن (گفتمان نوشتاری) سروکار داریم، باید چند شرط رعایت شده باشد؛ اما غفلت از وجود این اصول را می‌توان از دو جنبه توضیح داد: نخست آنکه خلاف قواعد دستور زبان جمله یا آیین نگارش، عناصر دستور متن همیشه به صورت صریح مشهود نیستند؛ یعنی همیشه با نشانه‌ عینی همراه نیستند. از طرف دیگر، همان عناصری هم که با نشانه‌ زبانی مشخص می‌شوند، نخست آنکه دارای جایگاه ثابتی نیستند و دوم، ضرورتاً حضور منظم و متناوبی از جمله‌ای به جمله‌ دیگر ندارند.

با توجه به آنچه تا اینجا گفته شد، دو نوع انسجام وجود دارد: انسجام درون‌متنی^{۲۰} که معمولاً با یک نشانه‌ زبانی خاص برقرار می‌شود و انسجام برون‌متنی^{۲۱} که منوط به تحقق سری عوامل برون‌زبانی یا موقعیتی است. مثال ۱ و ۲ را در نظر بگیریم:

(۱). «چرا علی نیست؟»

- او برای خرید بیرون رفت» (یا در زبان محاوره: «برای خرید بیرون رفتش» که در واقع، «ش» کار ضمیر «او»ی فاعلی را انجام می‌دهد).

(۲). «گرچه نیست.»

- پنجره باز است.»

در مثال نخست، ما یک ارتباط کلامی منسجم داریم. این انسجام مدیون حضور مجموعه‌ای از نشانه‌ زبانی همچون ضمیر «او» در جمله‌ دوم - که مرجع آن در جمله‌ نخست آمده - یا کلمه پرسشی «چرا» در همین جمله - که با «برای» در جمله‌ بعدی پاسخ داده شده است - است. با وجود آنکه در مثال دوم، هیچ یک از این شرایط فراهم نشده است؛ اما این گفت‌وگو نیز منسجم است. تفاوت در این امر است که خلاف مورد نخست که با انسجام درون‌متنی - که نشانه‌های خاص خود را دارد - روبه‌رو هستیم، در مورد دوم، انسجام به-واسطه‌ نوعی تحلیل و تفسیر حاصل می‌شود. چیزی که در اینجا اتفاق افتاده، حذف یک جمله‌ واسط (گرچه از پنجره فرار کرده است، چون ...) است که به صورت ضمنی برای طرفین مکالمه مطرح است. نکته‌ مهم دیگر آن است که در اینجا، بدون آنکه جمله‌ نخست ظاهر پرسشی داشته باشد مخاطب به درستی آن را یک پرسش تلقی می‌کند. در اینجا گفته می‌شود

انسجام به اصطلاح «بیرونی» است؛ زیرا درون این تبادل کلامی چیزی وجود ندارد که آن را توجیه کند.

۶. نقش ویژه زنجیره‌های همنشین اضافه در انسجام

تعاریف قبل به عنوان مقدمه کمک خواهند کرد تا یک مورد خاص را که شارل بر آن تأکید داشته است، بررسی کنیم. در ابتدا، کارکرد «زنجیره‌های همنشین اضافه» را بر پایه آرای این زبان‌شناس در یک متن واقعی توضیح می‌دهیم. پس از آن، تلاش خواهیم کرد تا با ارائه نمونه‌هایی نشان دهیم، اگرچه آنچه شارل در نوشته خود در مورد نقش این مقوله دستوری در موضوع انسجام می‌گوید، قطعی و مورد قبول است، به‌نظر می‌رسد در اهمیتی که او برای این عناصر قائل می‌شود، اندکی بزرگ‌نمایی شده است. متن مورد استفاده در اینجا قسمت ابتدایی مقاله‌ای با عنوان «نقدهایی درباره فریب فرهنگ» است که در ماهنامه فرهنگ امروز، شماره ۱۵ به چاپ رسیده است:

در شماره آذر ۹۵ نشریه فرهنگ امروز، یادداشتی از محمد مهدی اردبیلی که اینجانب افتخار شاگردی ایشان را نیز داشتم، در باب فریب فرهنگ منتشر شد. پس از مطالعه آن به چند مطلب برخوردارم که احساس کردم نگارش این نقد می‌تواند بر ارتقای آن بیفزاید.

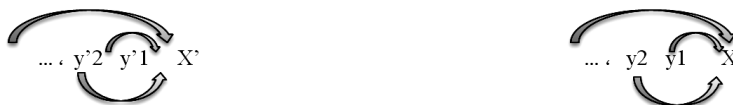
در آغاز متن سؤال به‌جایی مطرح شد که اتفاقاً دغدغه اهالی فرهنگ است. در ابتدا، ایشان قیاسی با مدرک‌گرایی در سال‌های اخیر داشتند و از این مبتدا چنین نتیجه گرفتند که افزایش مطالعه نتیجه‌ای نافرجام به مثابه تحصیلات دارد. در واقع، مبتدای این استدلال وارد است؛ اما نتیجه حاصله چطور؟ اتفاقاً در کشورهای توسعه‌یافته به وضوح می‌توان عکس آن را مشاهده کرد؛ یعنی در کشورهایی مانند فرانسه که آمار مطالعه بالاست و سطح تحصیلات عمومی شباهتی با ایران ندارد، فرهنگ عمومی و حساسیت‌های مردم به مراتب بیشتر است. بنابراین، اگر بخواهیم چنین ارتباطی را برقرار بدانیم، چنین برداشتی نیز منطقی به‌نظر می‌رسد. همچنین، باید به این موضوع دقت داشت که مدرک‌گرایی برای فرد مواهبی همچون موقعیت اجتماعی، موقعیت شغلی و به تبع آن درآمد بیشتر و گاهی پوشش کاستی‌های شخصیتی را به همراه دارد؛ اما آیا فرد اهل مطالعه چیزی جز افزودن دانش یا در نازل‌ترین سطح، پر کردن اوقات فراغت به دست می‌آورد؟ فکر می‌کنم چنین مقایسه‌ای منطقی به‌نظر نرسد.

در قسمتی دیگر از متن انتقال، مشتق اطلاعات به ذهن‌ها به عنوان ضعف تلقی شد ... (سلطان‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۲).

نخستین کلمات متن (در شماره‌ی آذر ۹۵ نشریه‌ی فرهنگ/امروز) قید مکان است که در ادامه با قیدی دیگر (یادداشتی از) تکمیل شده است، به طوری که با هم گذاشتن این دو، چارچوب دقیق بحث نگارنده مشخص می‌شود. بنا بر نظر شارل، حضور یک زنجیره‌ی همنشین اضافه («در» به عنوان حرف اضافه) که ما از آن با قید مکان نام بردیم، در ابتدای یک متن فضایی را شکل می‌دهد که آنچه در ادامه می‌آید در آن واقع شده است و بر حسب آن معنا می‌شود. به عبارت دیگر، حضور چنین نشانه‌ای در ابتدای یک جمله فقط این جمله را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؛ بلکه جمله‌های بعدی نیز با یا بدون یک عامل دستوری ارجاعی، به صورت ضمنی به این نشانه اشاره می‌کنند. در اینجا، اگرچه ضمیر «آن» (خط دوم) یا فراشمول^{۲۲} «متن» در عبارت «آغاز متن» (خط چهارم) با اشاره‌ی مستقیم به این زنجیره‌ی همنشین اضافه («نشریه» یا به طور دقیق‌تر «یادداشت») به تعلق جمله‌های مورد نظر به این کادر مکانی اشاره دارد^{۲۳} (یعنی پرسش «این مسائل کجا مطرح شده‌اند؟» با «در این یادداشت»، «در آغاز متن» و ... پاسخ داده می‌شود)، جمله‌هایی وجود دارند که بدون داشتن علامتی خاص همچنان رابطه‌ی خود را با متنی که مورد بحث است، حفظ می‌کنند. از جمله‌ی این موارد می‌توان به «اما آیا فرد اهل مطالعه چیزی جز افزودن دانش یا در نازل‌ترین سطح، پر کردن اوقات فراغت به دست می‌آورد؟» اشاره کرد. آنچه از این جمله استنباط می‌شود آن است که حداقل فایده‌ی افزایش مطالعه، صرف‌نظر از معیبه‌ی که به نظر آقای اردبیلی می‌تواند داشته باشد، بالا بردن سطح اطلاعات و ایجاد نوعی مشغولیت برای فرد است. این تعبیر، از آنجا که به نوعی در مقابل موضع نویسنده «فریب فرهنگ» (آقای اردبیلی) قرار می‌گیرد، در قالب همان مرجع از پیش مشخص‌شده جای گرفته است و معنا می‌شود.

با رسیدن به پاراگراف سوم که تنها به نقل یک جمله از آن بسنده کردیم، با تغییر کوچکی در مرجع مواجه می‌شویم. همان‌طور که دیدیم، کلیت مقاله «نقدهایی درباره‌ی فریب فرهنگ» در مورد مقاله «فریب فرهنگ» است و تمامی جمله‌های آن به نحوی یادآور محتوای نوشته‌ی نخست است؛ یعنی بی‌آنکه الزاماً نشانه‌ای صریح از انسجام درون‌متنی چون کاربرد ضمیر («در آن»، تکرار خود مرجع («یادداشت») یا جایگزینی آن با یک مترادف (فراشمول «متن»)

نیاز باشد، خواننده تا جایی که متن، کادر مکانی (مرجع) جدیدی را اضافه نکند آنچه را گفته می‌شود به همین نوشته مرتبط می‌سازد؛ اما نگارنده متن حاضر، در نقدی که از متن پایه به دست می‌دهد، محتوای کلام را (البته تا جایی از متن که ما آورده‌ایم) به دو قسمت «ابتدای متن» و «قسمت دیگری از متن» تقسیم‌بندی می‌کند. بدین ترتیب، بنا بر آنچه گفتیم، خواننده جمله‌های پاراگراف دوم را در راستای صحبت‌های ابتدایی متن پایه و موضوع مطرح‌شده در آن قسمت می‌فهمد و با رسیدن به عبارت «در قسمتی دیگر از متن» در پاراگراف سوم، با تغییر مکانی که رخ می‌دهد که البته با تغییر مضمونی نیز همراه است (در ادامه بحث که البته در چکیده ما غائب است، صحبت از مضرات اجبار به مطالعه است) جمله‌های پیش روی این عبارت را به یک مرجع دیگر پیوند می‌دهد. به‌طور ساده، اگر نخستین مرجع (ابتدای متن) را با X و جمله‌هایی را که پس از آن می‌آیند و در دامنه آن قرار می‌گیرند و به لحاظ موضوعی با آن مرتبط هستند با y_1, y_2, \dots نشان دهیم، با رسیدن به مرجع دوم («در قسمتی دیگر از متن») که آن را X' می‌نامیم y'_1, y'_2, \dots خواهیم داشت:



پس، در نتیجه می‌توان گفت نشانه ابتدایی برای خواننده در همان ابتدا باقی نمانده است، به‌طوری که او در غیاب یک نشانه متمایز دیگر، آن را از جمله‌ای به جمله دیگر از ذهن می‌گذراند. این موارد را در مثال زیر که از مقاله‌ای از آفتاب نیوز نوشته علی زمانیان برگرفته شده است در یک چارچوب جدید مرور می‌کنیم:

در ایران، مطالعه و نشر، شرایط ناگوار و دل‌آزایی دارد. این را از شمارگان کتاب می‌توان فهمید. کتاب‌هایی با هزار، دوهزار و درنهایت، سه هزار شمارگان، وضعیت نگران‌کننده‌ای را نشان می‌دهند. همین کتاب‌هایی که با شمارگان اندک چاپ می‌شوند، سال‌ها طول می‌کشد تا به فروش برسند. از این که بگذریم، آیا کتاب‌های فروش رفته، مطالعه می‌شوند؟ (۱۳۸۹).

در اینجا، بر اساس نظریه شارل، نشانه‌ای که در ابتدای متن قرار می‌گیرد، با خاصیت ارجاعی^{۲۴} خود نه تنها جمله‌ای را که در آن حضور دارد پوشش می‌دهد، بلکه به صورت ضمنی در مورد سایر جمله‌های متن نیز تکرار می‌شود: تمام موضوعات مطرح‌شده مربوط به ایران است. به بیان دیگر، اولین توضیحی که برای این کارکرد قیده‌های مکان پیشنهاد می‌-

شود، آن است که جمله‌هایی که در ادامه جمله‌ای که این قیده‌ها در آن حضور دارند می‌آیند، به صورت بازگشت به مرجع پیشین، یادآور قید مورد نظر هستند. اگر در ادامه این متن، برای مثال به منظور ارائه مقایسه‌ای با کشوری مانند فرانسه، عبارت «در فرانسه» را داشته باشیم، با تغییر مرجع اول، موارد بعدی برای خواننده در مورد این کشور معتبر خواهد بود؛ اما مسئله اینجاست که همان‌طور که شارل نیز متوجه آن بوده است، این زنجیره‌های هم‌نشین اضافه که در ابتدای متن حضور دارند و کلیت آن را پوشش می‌دهند تنها به قیده‌های مکان محدود نمی‌شوند. به عبارت دیگر، تنها قیده‌های مکان نیستند که دارای امتیاز تعمیم-یافتگی هستند. گروه‌های اضافه‌ای دیگری وجود دارند که بی‌آنکه مانند مثال‌های پیش خاصیت ارجاعی داشته باشند، به خوبی همین کار را انجام می‌دهند. شارل عباراتی را چون «به نظر رئیس‌جمهور»، «به لطف» یا حتی زنجیره‌هایی مانند «نخست آنکه...»، «دوم آنکه...» (این دو مورد اخیر صرفاً به عنوان سامان‌دهنده و همپایه کننده در متن استفاده می‌شوند) که در ابتدای یک نوشته آمده‌اند به عنوان نمونه‌هایی از این گروه‌ها در نظر می‌گیرد. پس از دیدگاه او، توضیح بهتر برای این پدیده زبانی آن است که زنجیره‌های هم‌نشین اضافه مبتدا^{۲۶} با کارکردی معنایی^{۲۶} (که الزاماً ارجاعی نیست) رشته‌ای از گزاره‌ها را که در ادامه می‌آیند شاخص‌گذاری^{۲۷} می‌کند. قطعه متن زیر که از کتاب *زبان‌شناسی و ادبیات (تاریخچه چند اصطلاح)*، ترجمه کوروش صفوی آمده است، می‌تواند آنچه را که شارل کارکرد معنایی می‌خواند بهتر نشان دهد.

ز. وندلر، از سویی با نظر رایل و کاول به مخالفت پرداخت که معتقد بودند، توصیف‌های فلسفه زبان مبتنی بر تعلیمات تجربی نیست. به اعتقاد وی، زبان‌شناسی می‌تواند و باید اصولاً ابزاری فلسفی باشد. او از سوی دیگر، به وجود تمایزی قطعی میان زبان‌شناسی و فلسفه زبان قائل است. به نظر وی، توصیف‌های فلسفه زبان تنها تا حدی می‌توانند نتیجه‌گیری‌های تجربی و عام از قواعد باشند (بورشه، ۱۳۸۶: ۱۱۶).

در این مثال، عبارات «از سویی» و «از سوی دیگر» همان نقشی را بازی می‌کنند که عبارات «در ایران» و «در فرانسه» در مثال قبلی. این امر که زبان‌شناسی و فلسفه با یکدیگر در ارتباط‌اند، یک جنبه از نظر وندلر در باب ماهیت زبان‌شناسی است. این جنبه که با دو جمله توضیح داده شده است، در دامنه نخستین سامان‌دهنده^{۲۸} («از سویی») قرار می‌گیرد؛ اما

جنبه دومی نیز وجود دارد که به نحوی جنبه نخست را تعدیل می‌کند و آن نیز شامل دو جمله است و با زنجیره «از سوی دیگر» مشخص شده است. چنانکه کمی پیش‌تر گذشت، صرف‌نظر از اینکه زنجیره‌های مبتدا به لحاظ دستوری چه عنوانی دارند، مهم مکانی است که در جمله اشغال کرده‌اند. در اینجا، اگر خواننده به درستی متوجه تغییر جهتی که نزد این نظریه‌پرداز (وندلر) پیش می‌آید می‌شود (اگرچه توصیف‌های زبان مبتنی بر تعلیمات تجربی است، این توصیف‌ها تنها تا حدی می‌توانند نتیجه‌گیری‌های تجربی و عام از قواعد باشند)، به لطف جای خاص «از سوی دیگر» در متن است. فرض کنیم عبارت مورد نظر در جای دیگری از جمله مربوط آمده بود. با تغییر این موقعیت در جمله‌ای مانند «او به وجود تمایزی قطعی میان زبان‌شناسی و فلسفه زبان، از سوی دیگر، قائل است»، خواننده دچار سردرگمی می‌شد؛ زیرا پیش از رسیدن به زنجیره دوم، متن را دچار نوعی تناقض‌گویی می‌دید که صفت «قطعی» به آن دامن می‌زد. در این شرایط، خواننده این قسمت از جمله را تا پیش از رسیدن به «از سوی دیگر» در همان چشم‌انداز جنبه نخست نظریه منتقد تفسیر می‌کرد. سلسله جمله‌هایی که آورده می‌شود را در نظر بگیریم:

«در خانه، علی درس می‌خواند. پدر از رمق افتاده است؛ اما خوابش نمی‌برد». در اینجا، به دلیل آنکه فرض بر آن است که علی و پدر هر دو در یک مکان هستند، مجموعه جمله‌ها منسجم در نظر گرفته می‌شود. این جمله‌ها را با جمله‌های بعدی مقایسه کنیم: «در خانه، علی درس می‌خواند. پدر از رمق افتاده است. بیرون بسیار سرد است». در مثال دوم، از آنجا که قید «در خانه» تنها به جمله‌ای که در آن آمده محدود نشده است و جمله‌های بعد از خود را نیز متأثر می‌کند، خواننده، به صورت طبیعی، نخست پدر را در فضای خانه متصور می‌شود؛ اما با رسیدن به جمله آخر، او مجبور است تا این فهم ابتدایی را اصلاح کند، چیزی که از اعتبار نویسنده متن نزد او می‌کاهد. حال آنکه در صورتی که قید «در خانه» پس از «علی» می‌آمد («علی در خانه، درس می‌خواند») این مشکل وجود نمی‌داشت؛ زیرا در این حالت، خلاف حالت قبل که به‌طور ضمنی پرسش «در خانه چه خبر است؟» مطرح بوده است، متن به این پرسش که «علی و پدر چه می‌کنند؟» پاسخ می‌داد. پس، موضوع چیدمان سازه‌ها^{۲۹} توجه خاص خود را می‌طلبد:

گاهی دیده می‌شود گویشوران زبان توالی‌های متفاوتی را از یک ساخت واحد، تولید می‌کنند. چیدمان‌های متفاوت از سازه‌های یک ساخت زبانی مسلماً به صورت دل‌خواهی و تصادفی شکل نمی‌گیرند و با اینکه واحدهای واژگانی تشکیل‌دهنده هر سازه و تعداد سازه‌ها کاملاً یکسان هستند، معانی کاربردشناختی متفاوتی به دست می‌دهند (علائی و همکاران، ۱۳۹۷: ۳۶).

۷. چینش سازه‌ها در جمله و مسئله انسجام

دو مثال قبل به خوبی نشان می‌دهند که تکیه بر شرط «مبتدا بودن» زنجیره‌های همنشین اضافه برای همگون‌سازی جمله‌ها، نزد شارل موجه است. با این حال، اگرچه زبان‌شناس تا اینجا با اصلاحی که بر نظر اول وارد می‌کند، کارکرد عناصر همنشین اضافه مبتدا را از یک کارکرد صرف ارجاعی - مکانی فراتر می‌برد و به این ترتیب نقش خاصی را که این عناصر در برقراری انسجام دارند به جایگاه خاص آن‌ها در جمله یا گفتمان (در ابتدای جمله نخست متن) نسبت می‌دهد، باز به نظر ما این توضیح نیز نیاز به بازبینی دارد؛ زیرا چشم‌اندازی که مسئله در آن مطرح می‌شود هنوز آنچنان که باید بسط نیافته است.

پیش از ورود به رویکرد انتقادی خود به این نظریه، نکته دیگری در مثال «نقدهایی درباره فریب فرهنگ» وجود دارد که از آنجا که با موضوع چینش عناصر جمله و کارکردی که این چینش می‌تواند داشته باشد مرتبط است، برای بحث ما مهم است. در این قسمت، به طور مشخص، به این موضوع خواهیم پرداخت که ترتیب عناصر سازنده مرجع مکانی حاضر در ابتدای متن («در شماره ۹۵ نشریه فرهنگ امروز، یادداشتی از محمد مهدی اردبیلی») چه پیامدهای معنایی خواهد داشت. ابتدا دو مثالی که در ادامه آورده‌ایم را در نظر بگیریم:

- «در این مدرسه کلاسی هست که ...»

- «کلاسی در این مدرسه هست که ...»

در هر دو جمله آنچه در ابتدا آمده است، مورد تأکید بیشتری قرار دارد. بنابراین، در جمله نخست «مدرسه» و در جمله دوم «کلاس» است که برای گوینده بر عنصر دیگر ارجحیت دارد؛ اما این «ارجحیت» باید به‌طور صحیح تعبیر شود. در صورت درک صحیح، روشن خواهد بود که در هر دو جمله، «کلاس» است که به لحاظ شرایط خاصی که دارد و در مثال‌ها

از ارائه دلیل آن صرف‌نظر کرده‌ایم، محور کلام را شکل می‌دهد. تفاوت در اینجاست که در جمله نخست اهمیت کلاس تا حدی به مدرسه نیز انتقال یافته است؛ یعنی اگر در این جمله، «مدرسه» بار هیجانی کلام را به دوش می‌کشد و اهمیت دارد، به دلیل یکی از اجزای سازنده-اش (از قبیل مسئولان، معلمان، کلاس‌ها و تجهیزات، ...)، یعنی «یکی از کلاس‌هایش» است. حال آنکه در جمله دوم، کلاس با جایگاهی که در جمله اشغال کرده است، از همان ابتدا نه تنها به عنوان موضوع صریح کلام، بلکه در نقش عنصری که حامل اشتیاق گوینده نیز است مطرح می‌شود. بنابراین، به‌طور خلاصه می‌توان گفت در هر دو جمله، «کلاس» موضوع صحبت است. در جمله اول به «مدرسه» و در جمله دوم به خود «کلاس» اهمیت داده شده است.

با توجه به این توضیحات، در متن مورد نظر نیز جابه‌جایی سازه‌ها («شماره آذر ۹۵ نشریه» / «یادداشت محمد مهدی اردبیلی») با هم («یادداشتی از محمد مهدی اردبیلی در شماره آذر ۹۵ نشریه فرهنگ امروز») به جابه‌جایی معنا منجر خواهد شد. بدین ترتیب، با وجود آنکه در متن اصلی، یعنی پیش از جابه‌جایی مفروض باز هم این یادداشت آقای اردبیلی است که در ادامه از آن صحبت خواهد شد (همان‌گونه در بالا نیز در ادامه قطعاً از کلاس صحبت خواهد شد)، در اینجا «شماره آذر ۹۵ نشریه فرهنگ امروز» به صورت مقطعی، یعنی در محدوده جمله‌ای که در آن آمده است، به عنوان چارچوبی که یادداشت چیزی جز یکی از قسمت‌های آن نیست، توجه بیشتر مخاطب را به خود اختصاص می‌دهد. شاید بتوان این تأکید را این‌گونه توجیه کرد. از آنجا که مقاله «نقدهایی درباره فریب فرهنگ» مانند یادداشتی که در این مقاله موضوع این نقد واقع می‌شود، خود نیز در همین نشریه به چاپ رسیده است (شماره دی ۹۵)، نویسنده درصدد است تا از طرفی خود را از خوانندگان وفادار نشریه معرفی کند. از طرف دیگر، بیشتر خوانندگانی را مورد خطاب قرار دهد که آن‌ها نیز کم‌وبیش این نشریه را مطالعه می‌کنند و در نتیجه محتوای آن را تعقیب می‌کنند و شاید در نهایت، انتقال ضمنی این مفهوم که نشریه دارای سعه صدر کافی برای چاپ نظری مخالف با آنچه خود قبلاً به چاپ رسانده، است، در حالی که در صورت استفاده از عبارت جایگزین («یادداشتی از محمد مهدی اردبیلی در شماره آذر ۹۵ نشریه فرهنگ امروز») این سه مسئله کم‌رنگ خواهند شد و در حاشیه قرار خواهند گرفت.

۸. دامنه‌ی تأثیر: مرجعیت زبان یا فحوا؟

به عنوان مقدمه‌ای به رویکرد انتقادی به مباحث پیشین، مثال بعدی را که مانند برخی از مثال‌های دیگر این نوشته، خودمان تعریف کرده‌ایم در نظر بگیریم:

«علی سخت مریض است. پدر به نقطه‌ی نامعلومی خیره شده است. حساب‌کتاب‌های امروزش با هم نمی‌خواند». در اینجا، با رسیدن به جمله‌ی سوم، متن دچار نوعی اختلال معنایی که ناشی از نقص انسجام است، می‌شود؛ اما دلیل این گسستگی که سبب می‌شود خواننده برداشت ابتدایی خود از وضعیت پدر را اصلاح کند چیست. آیا جز این است که همانند تمام آنچه شارل در مقاله‌ی خود مطرح کرده است، یکی از اجزای جمله‌ی نخست نه تنها جمله‌ای که در آن قرار دارد؛ بلکه، بنا به شرایط، چند جمله پس از خود را نیز متأثر می‌کند؟ «بیمار بودن علی» در جمله‌ای که در آن قرار گرفته است، به عنوان گزاره و خبر جدیدی که در مورد او مطرح می‌شود به کار رفته است و برای جمله‌های بعدی نیز، به صورت طبیعی، باید نقش نوعی هسته‌ی معنایی انسجام‌دهنده را بازی کند، چیزی که در اینجا اتفاق نمی‌افتد و سبب تضعیف انسجام می‌شود. وقفه‌ای که در خوانش پیش می‌آید ناشی از این امر است که پوشه‌ای که خواننده برای بیمار بودن علی در ذهن خود باز کرده بود، خیلی زود بسته می‌شود و جای خود را به پوشه‌ی جدیدی که به پدر اختصاص یافته است می‌دهد. پس از آنجا که اصل شارل برای این مثال نیز صدق می‌کند، می‌توان این پرسش را از خود پرسید، چرا زبان‌شناس کاربرد این اصل را به عناصر خاصی محدود کرده است.

چنانکه ملاحظه می‌کنیم، اگر نظریه‌ی شارل مبنی بر بازگشت گزاره‌های پسین به یک مرجع مبتدای پیشین صحیح است، هیچ دلیلی وجود ندارد که این مرجع یک مقوله‌ی دستوری مشخص مانند قیده‌های مکان یا آلات بیان دلیل با عبارتی چون «به لطف» باشد که الزاماً با یک نشانه‌ی دستوری همراه هستند. پس می‌توان این نظریه را به این صورت اصلاح کرد: تا زمانی که چشم‌انداز معنایی - موضوعی یک متن (روایی، استدلالی،...) یا یک برش از یک متن تغییر نکند، گزاره‌های پسین به یک گزاره‌ی ابتدایی و چیزی که این گزاره بیان می‌کند بر می‌گردند. به عبارت دیگر، ایرادی که می‌توان مطرح کرد آن است که شارل از یک عنصر که ضامن انسجام درون‌متنی است شروع می‌کند، سپس، با استناد به اینکه عنصر مورد نظر، با وجود آنکه در جمله‌های بعدی غائب است همچنان به صورت ضمنی مطرح است و بدین‌ترتیب به برقراری

انسجام برون‌متنی منجر می‌شود، آن را برجسته می‌کند. حال آنکه می‌توان پاسخ ساده‌تر و در عین حال دقیق‌تری برای این موضوع ارائه کرد. بنا بر توضیح دوم، بهتر است اصلاً بحث انسجام درونی را مطرح نکرده و از همان ابتدا موضوع را در چشم‌انداز انسجام بیرونی بررسی کنیم. در این صورت، از دیدگاه شارل، در چند مثال قبیل‌تر، «در خانه، علی درس می‌خواند. پدر از رمق افتاده است. بیرون بسیار سرد است»، عدم انسجام، ناشی از خنثی شدن تأثیر مورد انتظار از قید مکان نخست («در خانه») از سوی قید مکان دوم («بیرون») که در تضاد با آن قرار می‌گیرد می‌بود. حال آنکه درست‌تر خواهد بود که بگوییم: قید مکان مورد نظر بیش از آنکه موقعیت فیزیکی پدر را مشخص کند (یا در اصطلاح‌شناسی^{۲۰} شارل، جمله دوم را شاخص‌گذاری کند)، در یک سطح دیگر، یعنی سطح انسجام برون‌متنی، عمل می‌کند و سبب می‌شود خواننده درباره علت وضعیت نامساعد پدر در مقابل وضعیت عادی فرزند گمانه‌زنی کند، امری که دیری نمی‌پاید؛ زیرا جمله سوم آنی به فرضیات او خاتمه می‌دهد و در واقع، این پایان ناگهانی است که خوانش را مختل می‌کند. پس به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان گفت تفاوتی بین نقش «در خانه» در مثال فوق و «علی سخت مریض است» در «علی سخت مریض است. پدر به نقطه نامعلومی خیره شده است. حساب‌کتاب‌های امروزش با هم نمی‌خواند» در نقض انسجام وجود ندارد.

۸-۱. انسجام بر پایه موقعیت

در این قسمت، یکی از مثال‌هایی را که شارل در توجیه نظر خود ارائه می‌کند نقل می‌کنیم تا ببینیم چگونه می‌توان توضیح او را که به نوعی دچار محدودیت است با وارد کردن یک مفهوم جدید به نام «اعتبار»^{۲۱} بازبینی کنیم. بنا بر این مفهوم، موضوع انسجام ماهیتی کاملاً استدلالی دارد که در ارتباط تنگاتنگ با یک مفهوم دیگر، یعنی «موقعیت»^{۲۲} است. برای تولید سلسله‌ای از جمله‌های منسجم، نویسنده (یا گوینده) تا حدی که لازم بداند نشانه‌های تعبیر درست را در اختیار خواننده (یا شنونده) قرار می‌دهد و هنگامی که احساس کند نیازی به نشانه‌های تکمیلی نیست، دیگر ادامه نمی‌دهد. به همین ترتیب، در نزد دریافت‌کننده پیام نیز این نشانه‌ها طوری معنا می‌شوند که موقعیت لازم برای یک تفسیر منسجم شکل گیرد. به

عبارت دیگر، می‌توان گفت در نظریه‌ی اعتبار، موقعیت چیزی نیست که به صورت از پیش - تعریف شده نزد دو طرف ارتباط وجود داشته باشد؛ بلکه خواننده در طول عمل خوانش، خود آن را می‌سازد. او از میان فرضیات محتمل آن‌هایی را که با داده‌ی کنونی همخوانی ندارد حذف می‌کند تا این داده‌ی جدید (در کنار داده‌های معتبر قبلی) در یک چشم‌انداز معنایی «معتبر»^{۳۳} که ما آن را «موقعیت» خواندیم معنا شود. مثال مورد نظر شارل قسمتی از معرفی فیلم «قاچاق - خون خشخاش» است که ترجمه‌ی آن را در ادامه آورده‌ایم:

در آلمان، همه چیز برای هلن بدتر از قبل پیش می‌رود (گ ۱). کورت پسرش یوهانس را از او می‌گیرد (گ ۲). ژاک متوجه می‌شود که کارولین هنوز هروئین مصرف می‌کند (گ ۳). در پاکستان، رقیه تلاش می‌کند تا یک قاچاقچی بزرگ بازداشت شود (گ ۴)؛ اما او به قضات رشوه می‌دهد (گ ۵) (Charolles, 2011: 162).

شارل در تحلیل خود اعلام می‌دارد که اتفاقی که با گزاره‌ی دوم بیان می‌شود، با نشانه‌ی «ش» برای هلن و در نتیجه در آلمان روی می‌دهد. به همین ترتیب، «او» در گزاره‌ی پنجم به قاچاقچی در گزاره‌ی چهارم بر می‌گردد و در نتیجه شکی نیست که مکان اتفاقی که در این گزاره از آن صحبت می‌شود، پاکستان است؛ اما با وجود اینکه در گزاره‌ی سوم خلاف دو مورد قبل، هیچ چیزی وجود ندارد که آن را به دو جمله‌ی قبل از خود مرتبط کند؛ یعنی با اینکه جمله فاقد علامت انسجام درون‌متنی است، خواننده دوباره آلمان را به عنوان محل این رویداد در نظر می‌گیرد. پس، لفظ «آلمان» نه تنها جمله‌ای را که در آن آمده است؛ بلکه جمله‌ی بعدی (با واسطه) و جمله‌ی بعد از آن را نیز (بی‌واسطه) شاخص‌گذاری می‌کند.

آیا می‌توان توضیح دیگری در این باره ارائه کرد؟ آیا نمی‌توان مسئله را بدون توسل به یک واحد زبانی مشخص حل کرد؟ آیا درست‌تر نیست تا از مفهوم کلی‌تر «موقعیت» استفاده کنیم؟ می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ مثبت داد و همان‌طور که نظریه‌ی «اعتبار» بیان می‌دارد، گفت با رسیدن به جمله‌ی سوم، خواننده سعی می‌کند تا موقعیتی را متصور شود که در آن حضور جمله‌ی سوم در این متن و اتفاقی که از سوی این جمله بیان می‌شود، در میان اتفاقات دیگر توجیه شود. در این تفسیر، بیش از آنکه آلمان به عنوان مکان وقوع اتفاقات مهم باشد (نظریه‌ی شارل)، همانندی این اتفاقات که هر یک به نوعی وخیم‌بودن موقعیت کنونی هلن را نشان می‌دهد اهمیت پیدا می‌کند.

در تفسیر شارل، سه جمله اول به لطف یک کادر مکانی مشترک و دو جمله دیگر نیز با یک کادر مکانی جداگانه با هم مرتبط می‌شوند؛ اما این تفسیر، از توضیح اینکه چگونه آنچه در پاکستان رخ می‌دهد با اتفاقات آلمان ارتباط دارد، ناتوان است. به عبارت دیگر، می‌توان این پرسش را پرسید: چرا به جای جمع کردن گزاره‌ها در دو چشم‌انداز نتوانیم تمام آن‌ها را در یک بافت معنایی واحد جای دهیم؟ یا چه چیزی موجب می‌شود نویسنده متن خود را مجاز بداند تا به‌طور ناگهانی چارچوب مکانی را تغییر دهد و به طور هم‌زمان از دو شخصیت متفاوت هلن و رقیه و دو کشور دور آلمان و پاکستان صحبت کند؟ تمام این ابهامات با در نظر گرفتن موقعیت بیرونی متن که موضوع قاچاق و مواد مخدر است پاسخی قانع‌کننده می‌یابند. بنابراین، انسجام بیرون‌متنی عاملی است که می‌تواند تمام جمله‌های متن را به هم پیوند دهد و برای موارد مشابه نیز راهگشا باشد.

نمونه متن بعدی از مقاله کینان^۴ و همکارانش انتخاب شده است که البته، نویسندگان آن را به هدف دیگری در کار خود استفاده کرده‌اند. این مثال نشان خواهد داد چگونه مطالبی که در اول آمده است، بی‌آنکه الزاماً نشانه خاص زبانی داشته باشد (نفی نظر شارل) مطالبی را که در ادامه به نوعی به آن مرتبط می‌شوند در دامنه خود جای داده است، به‌طوری که این مطالب با موضوع بحث، یک موقعیت کلامی واحد را شکل می‌دهند. نکته‌ای که در اینجا باید به آن دقت کرد آن است که مثالی که ارائه می‌شود با مثال‌های شارل قابل مقایسه باشد تا بتوان بر پایه این همسانی نظر او را به بحث گذاشت. از این رو، توجه کرده‌ایم تا در متن انتخابی جمله‌هایی وجود داشته باشد که فاقد نشانه انسجام بیرون‌متنی باشند؛ یعنی هر نشانه دستوری (ضمیر، حرف ربط، ..) یا لفظ و مفهومی که به‌طور صریح به جمله نخست اشاره داشته باشد، اصلی که شارل در مثال‌های خود بر آن تأکید داشته است.

موقعیت خیلی تنش‌زا شده بود (گ ۱). ناگهان، ژان مشتی حواله ژرژ کرد که او را ناک اوت به زمین انداخت (گ ۲). ماری شروع به فریاد کشیدن کرد (گ ۳). من خودم را به تلفن رساندم و به پلیس زنگ زدم (گ ۴). کتی دوان‌دوان رفت دکتر پیدا کند (گ ۵) (Keenan, 1984: 120). همان‌طور که مشاهده می‌شود، این مورد کاملاً شبیه مورد ارائه‌شده شارل (مثال «در آلمان ...») است، با این تفاوت که در اینجا، به جای نشانه مورد نظر این زبان‌شناس، یعنی گروه حرف اضافه‌ای با کارکردی شناخته‌شده، با یک جمله که در حالت کلی هر چیزی می-

تواند باشد سروکار داریم. البته، نباید این امر را نادیده گرفت که پیدا کردن نمونه‌هایی که مؤید نظر شارل باشند راحت‌تر است؛ زیرا چنین گفتمان‌هایی شانس بیشتری برای وقوع نسبت به موردی که ما ارائه کرده‌ایم دارند؛ اما حتی همین یک مورد که در آنجا گزاره‌های سوم و چهارم و پنجم (و یا حتی دوم) یادآور جمله‌ی نخست هستند و به‌نوعی «تنش‌زا» بودن موقعیت را نشان می‌دهند، سبب می‌شود تا در دقت‌نظر شارل در این‌باره تردید شود. این امر که می‌توان در متن مورد نظر، ترتیب گزاره‌های سوم به بعد را تغییر داد (برای مثال، اول، پنجم، سپس چهارم و در آخر سوم) نشان‌دهنده‌ی آن است که با وجود آنکه متن منسجم است، هر یک از گزاره‌های سوم به بعد می‌توانند نسبت به هم مستقل در نظر گرفته‌شوند؛ زیرا هیچ نشانه‌ای که وجود نوعی ارتباط را میان آن‌ها نشان دهد، وجود ندارد. پس تنها نقطه‌ی اشتراک و چیزی که این گزاره‌ها را به عنوان اجزای یک متن واحد به هم پیوند می‌دهد، بازگشت آن‌ها به جمله‌ی اول، یا به‌طور دقیق‌تر مجموع جمله‌های اول و دوم است.

۸-۲. تأثیر شناخت خواننده از موضوع بر تحقق انسجام

به عنوان نکته‌ی آخر این بحث، لازم می‌دانیم بر این امر تأکید کنیم که واقعیتی که شارل به آن توجه نمی‌کند آن است که صرف وجود یک مرجع مبتدا سبب نخواهد شد تا گفتمانی که با این مرجع آغاز می‌شود دارای انسجام معنایی باشد. با وجود آنکه این مرجع قادر است در غیاب نشانه‌های ملموس که می‌توانستند روابطی همچون تضاد، شباهت، علت یا پیامد و ... را میان جمله‌های مختلف برقرار کنند، همه‌ی جمله‌های بعدی را در یک چشم‌انداز واحد جمع کند؛ اما تحقق این وحدت و یکپارچگی منوط به فهم خواننده از مسائل مطرح‌شده در گفتمان مورد نظر است. در صورتی گزاره‌های سازنده‌ی متن می‌توانند حول یک هسته‌ی معنایی پیوند بخورند و این‌گونه نقش خود را در تحقق معنا ایفا کنند که خواننده شناخت نسبی از موضوع داشته باشد یا حداقل تلاش کند تا روابطی را که میان محتوای این جمله‌ها با یکدیگر وجود دارد کشف کند. متن زیر را که از کتاب *زبان‌شناسی و ادبیات (تاریخچه چند اصطلاح)* آورده‌ایم، در نظر بگیریم:

به اعتقاد هومبالت (Humboldt)، مطالعه‌ی علمی زبان این پدیده را در حکم نظامی از تمایزات معنایی در نظر می‌گیرد که ایستا، از پیش موجود و مبتنی بر قواعد (دستور)ی است که در

ذهن سخن‌گویان آن زبان مشترک است (گ ۱) و زبان در مفهوم فلسفی خود، «عمل دائماً تکرار شونده ذهن است، تا آواهای تولیدی را قادر به بیان افکار سازد» (گ ۲). زبان در واقعیت خود، اجرای سخن است و به همین دلیل «محصولی تولیدشده [ergon] نیست؛ بلکه نیرویی خلاق [energeia] است» که افکار را از اجزای معنایی و آوایی موجود، به آن‌گونه‌ای که در زبان یک قوم به لحاظ تاریخی به سنت در آمده‌اند، پدید می‌آورد (گ ۳). سخن هر فرد بر بنیاد زبانی از پیش موجود قرار دارد که نوعی «ارگانسیم نظام‌یافته درونی» است و در حکم «قدرتی تعیین‌کننده» فراروی سخن واقعی قرار دارد (گ ۴). از آنجا که زبان «در هر سخن گفتن» تحقق می‌یابد، «نوعی حاکمیت انسان بر آن» نیز مطرح است (گ ۵). هر سخن گفتنی زبان را در کلیت خود می‌نمایاند و زبان شکل بالقوه هر سخن تازه‌ای است (گ ۶) (بورشه، همان: ۵۹).

در اینجا، گزاره‌های سوم تا آخر که از طرفی بدون هیچ حرف ربطی پشت سر هم قرار گرفته‌اند، به منظور تبیین یا تقویت دو گزاره نخست (اولی، نگاه علمی به مسئله زبان و دومی، نگاه فلسفی) آمده‌اند. هدف از ارائه این مثال، آن است که نشان‌دهیم بدون آگاهی پیشین خواننده از موضوع مورد بحث که البته، با داده‌های حاضر کامل‌تر می‌شوند، او از پیوند گزاره‌های بعدی با آنچه در قبل آمده، ناتوان است، با وجود آنکه می‌داند تمام این صحبت‌ها متعلق به همبالت است.^{۲۰} به عبارت دیگر، صرف حضور گروه اضافه‌ای مبتدا («به اعتقاد همبالت»)، دلیلی بر انسجام متن نیست و درنهایت، این خواننده است که می‌باید این ارتباط را ایجاد کند (یا اگر تسلط کمتری بر موضوع دارد، درباره آن فرضیه‌سازی کند). در مورد شخص نویسنده مقاله حاضر (به‌عنوان خواننده متن) و تا آنجا که او می‌فهمد، در اینجا همبالت بین دو نگاه علمی و فلسفی به پدیده زبان تفاوت قائل می‌شود و بیشتر از دیدگاه دوم دفاع می‌کند، در حالی که نگاه اول زبان را ایستا می‌داند، نگاه فلسفی آن را خلاق می‌شمارد؛ زیرا زبان بیشتر از آنکه صورت‌های از پیش‌تعیین‌شده و قراردادی باشد با سخن که زائیده اندیشه است، ارتباط دارد. بر پایه چنین برداشتی از متن، ما گزاره سوم را به دیدگاه فلسفی، گزاره چهارم را به دیدگاه علمی و گزاره‌های پنجم و ششم را مجدداً به دیدگاه فلسفی ارجاع می‌دهیم. بنابراین، ساختارمندی متن بیش از آنکه امری از پیش‌تعریف‌شده باشد طی خوانش محقق می‌شود، به‌طوری که اگرچه یک خواننده مبتدی که دانش او از موضوع مطرح‌شده در

متن مورد پرسش ناچیز یا نزدیک به صفر است، در حالیکه قطعاً می‌فهمد که موارد ذکرشده به همبستگی بر می‌گردد (نظریه شارل)، چیز زیادی از خوانش متن عایدش نخواهد شد.

۹. نتیجه

مسئله انسجام موضوع جدیدی نیست و پژوهش‌هایی که در این باره به خصوص در خارج از کشور صورت گرفته است، قابل توجه‌اند؛ اما هنگامی که با یک متن خاص که به لحاظ نوع-شناسی، سبک، موضوع و ... شرایط خاص خود را دارد روبه‌رو هستیم، این مسئله هر بار برای پژوهشگر تازه می‌شود؛ زیرا هر متن به تنهایی می‌تواند جنبه‌های متفاوت و در عین حال جذابی از آن را به ما عرضه کند. همان‌طور که دیدیم، یکی از این جنبه‌ها که مورد توجه شارل قرار گرفته است، مورد عناصر همنشین اضافه مبتداست که قادر هستند جمله‌هایی را که در ادامه می‌آیند، شاخص‌گذاری کنند. شاید چیزی که سبب شده است این مقوله دستوری توجه زبان‌شناس را به خود جلب کند، نخست سهولت تشخیص این عناصر در متن باشد که با یک نشانه همراه هستند («در»، «به»، «از» و ...) و دوم، بسامد مهمی که این ابزارهای انسجام در متون گوناگون دارند؛ اما همان‌طور که گذشت، برای رفع برخی از کاستی‌های این نظریه، می‌توان مسئله را از چشم‌انداز انسجام درون‌متنی خارج و از یک زاویه دیگر، یعنی چشم‌انداز برون‌متنی به آن نگاه کرد. اهمیت این نکته زمانی آشکار می‌شود که ببینیم نخست، کارکردی که شارل به این عناصر اختصاص می‌دهد به آن‌ها محدود نمی‌شود و دوم، تنها بر پایه این کارکرد نمی‌توان رأی به منسجم‌بودن متن داد؛ زیرا عوامل دیگری نیز در این مسئله دخیل هستند. یکی از عوامل بسیار مهم که در انتهای بحث بر آن تأکید شد، شناختی است که خواننده نخست از جهان پیرامون خود و سپس از موضوع متن مورد نظر دارد. به عبارت دیگر، اگرچه مسئولیت انسجام در درجه اول با نگارنده است؛ اما خواننده نیز نقش فعالی در تحقق آن ایفا می‌کند. به‌طور خلاصه، خواننده متن را «معنا می‌کند» و بدین ترتیب، متن «منسجم می‌شود». از طرف دیگر، می‌توان انسجام را به گونه‌ای دیگر نیز تعریف کرد که شاید بتواند در پژوهش‌های آتی مورد استقبال واقع شود. تاکنون رویکرد غالب به موضوع انسجام، رویکردی پس‌رونده بوده است. برای نمونه، در همین نوشته دیدیم که پایه تمام استدلال‌ها بازگشت به جمله‌های قبل برای یافتن چیزی که در جمله‌های بعد به نحوی تکرار

می‌شود است؛ اما آیا نمی‌توان، این‌بار انسجام را به عنوان ضامن پیشرفت متن معرفی کرد، به‌طوری که رویکردی پیش‌رونده را در نظر گرفت که در آن، معیار ارزیابی چیزی باشد که هر جمله بیش از جمله یا جمله‌های پیشین ارائه کرده است؟

۱۰. پی‌نوشت‌ها

1. cohérence
2. J. S. Petöfi (1931-2013)
3. *Studies in text grammar*
۴. T. A. van Dijk (1943): زبان‌شناس هلندی که در زمینه زبان‌شناسی متن و تحلیل گفتمان فعالیت دارد.
۵. Michel Charolles: استاد زبان‌شناسی در دانشگاه پاریس.
6. "Cohérence et cohésion du discours"
7. Syntagmes prépositionnels
8. O. Bonami
9. "Adverb Classification"
10. P. Crompton
11. "The effect of position on the discourse scope of adverbials"
12. connaissances encyclopédiques
13. "Framing Adverbials and their Role in Discourse Cohesion"
14. analyse du discours
15. W. Kintsch
16. J. M. Adam
17. *Eléments de la linguistique textuelle*
18. syntagme
19. discours
20. cohésion
21. cohérence
22. hyperonyme
۲۳. شارل این بازگشت به عقب برای یادآوری مرجع را دارای نقش anaphorique می‌داند.
24. référentiel
۲۵. antéposé: اول آمده
۲۶. شارل این کارکرد را sémantique می‌خواند.
۲۷. indexage که منظور از آن توان یک واحد زبانی برای تأثیرگذاری از طریق ارجاع به خود بر جمله‌های بعدی است.
28. organisationnel

29. composante, unité de langue
30. terminologie
31. pertinence
32. contexte
33. pertinent
34. J. M. Keenan

۳۵. همان‌طور که خواننده مثال فیلم قاچاق - خون خشخاش می‌فهمد که اتفاق گزاره سوم در آلمان روی داده است.

۱۱. منابع

- بورشه، تیلن و همکاران (۱۳۸۶). *زبان‌شناسی و ادبیات (تاریخچه چند اصطلاح)*. ترجمه کوروش صفوی. چ ۲. تهران: هرمس.
- زمانیان، علی. «ایران، جامعه بی‌مطالعه». *آفتاب نیوز*. ۱۵ مهرماه ۱۳۹۷. <https://aftabnews.ir/fa/news/99222/>
- سلطان‌زاده، امیر (۱۳۹۵). «نقدهایی درباره فریب فرهنگ». *فرهنگ امروز*. س ۳. ش ۱۵. ص ۱۲.
- علائی، مجید و همکاران (۱۳۹۷). «چیدمان سازه‌ها در زبان فارسی متأثر از وزن دستوری: تبیینی پردازش‌محور». *جستارهای زبانی*. د ۹. ش ۵. صص ۳۵ - ۶۵.
- فلاح، غلامعلی و همکاران (۱۳۹۱). «نقش عوامل ربط غیرزمانی در انسجام متن». *زبان و ادبیات فارسی*. س ۲۰. ش ۷۳. صص ۱۲۹ - ۱۵۲.

References:

- Alaei, M. et al. (2018). "Constituent ordering in persian under the influence of grammatical weight : A processing-based explanation". *Language Related Research*. 9(5). Pp. 35-65. [In Persian].
- Bonami, O.; D. Godard & B. Kampers-Manhe, (2003), "Adverb Classification". *Handbook of French semantics*. Pp. 143-184.
- Borche, T. (1386). *Linguistic and Literature, A History of Some Expressions*, translated by Safavi, K. 2nd edition, Tehran : Hermes. [In Persian].

- Charolles, M. (2005). "Framing Adverbials and their Role in Discourse Cohesion : From Connection to Forward Labelling" in M.Aurnague, M.Bras, A Le Draoulec & L.Vieu. Biarritz : SEM-05 Proceedings. Pp.13-30.
- _____ (2011). "Cohérence et cohésion du discours". *Dimensionen der Analyse Texten und Diskursivent*. Pp. 153-173.
- Crompton, P. (2006). "The effect of position on the discourse scope of adverbials". *Text and Talk*. 26-3. Pp. 245-279.
- Fallah, Gh. et al. (2012). "The role of additive, adversative and causative connectives in text cohesion". *Persian Language and Literature*. 20(73). Pp. 129-152. [In Persian].
- Keenan, J. K.; S. D. Baillet & P. Brown ,(1984), "The effects of causal cohesion on comprehension and memory". *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*. 23. Pp. 115-126.
- Pepin, L. (1998). "Analyse de quelques défauts de cohérence textuelle". *Correspondance*. 4-2. Pp. 23-36.
- Petöfi, J. S. & H. Rieser, (1973), *Studies in Text Grammar*. Dordrecht : Kluwer Academic Publishers.
- Roulet, E. et al. (1985). *L'Articulation du Discours en Français Contemporain*. Bern: Peter Lang.
- Soltanzadeh, A. (1395). "Criticisms on culture illusions", *Today's Culture*. 3(15). Pp. 12 .[In Persian].
- Zamaniyan, A. "Iran, a readingless society". *Aftab News*. 15th Mehr 1397. *Retreived from <https://aftabnews.ir/fa/news/99222/>* .[In Persian].

Revisiting Charolles's Anteceding *Prepositional Syntagms* in Accounting for Coherence in Discourse

Mohsen Assibpour*

Assistant Professor, Department of French Language and Literature, Tabriz University, Tabriz, Iran

Received: 06/03/2019

Accepted: 24/07/2019

As with literature where literarity appreciation entails a literary text, textuality is a prerequisite for materializing texts. In fact, in order for textuality to be actualized, we need to have "coherence" ensured that has been studied by many scholars including Michel Charolles in discourse analysis. A device for establishing this quality as addressed by Charolles is "prepositional syntagms". Even though he duly emphasized the particular function of these devices within coherence, it seems, however, that the perspective in which he envisions the issue can be open to criticism. The present paper seeks to offer an alternative to a formal-syntactic view suggesting that coherence can be characterized in semantic terms in which the reader assumes a more active role. Drawbacks to the former perspective are adequately highlighted and more comprehensive view is offered to compensate for the inadequacies of the linguist's idea. The question which arises here is the relation between textual structuralization using prepositional syntagms and continuity of meaning: whether prepositional syntagms have causative role, that is to say continuity of meaning is due to their presence, or vice-versa, prepositional syntagms are the effect of this continuity. According to this second hypothesis, continuity of meaning results in coherence which creates a specific structuralization and prepositional syntagms are just some elements of this structure. Therefore, if we can find a coherent text or passage which has discursual conditions of the texts where Charolles studies prepositional syntagms while these elements are absent there, Charolles's theory faces a counterexample. In this way, the role of these elements in issue of coherence will be modified. Thus we

* Corresponding Author's E-mail: assibpour@tabrizu.ac.ir

believe that criticizing Charolles's theory is sufficient to prove the novelty of this research. As a result, we propose to deal with the issue considering coherence rather than cohesion. Since not only the functions which Charolles attributes to prepositional syntagms are not limited to them, but also these functions cannot, in themselves, guarantee the coherence of the text, because other features such as readers' topic familiarity should be considered as well. To these aims, at the first stage, the particular function of "prepositional syntagms" which Charolles calls "framing adverbials" is clarified through his theory. Subsequently, the paper focuses on deemphasizing the exclusive dominance of such elements through resorting to contextualized aspects of coherence.

Key-words : Charolles, Coherence, Prepositional syntagms, Text, Meaning, Relevance